

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۱۸

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

تعیین محل نزاع:

برخی از اعزه پرسش نمودند که سؤال ما در امر پنجم، از معنای مشتق در وعای کلمه می‌باشد یا در وعای کلام؟ به عبارت دیگر سؤال از موضوع‌له (مفهوم تصویری) مشتق است یا از وقوع مشتق در کلام پس از علم به معنای موضوع‌له؟ اگر بحث در وعای اول باشد، تقسیم کلمه به اسم، فعل و حرف و سپس تقسیم اسم به جامد و مشتق، مستلزم آن است که اساساً زمان در مشتق اخذ نشده و مهمل باشد؛ حال آن‌که اگر مسأله در وعای دوم باشد، از آن‌جایی که موضوع‌له مشتق، نسبت به قید زمان‌های سه‌گانه، مهمل می‌باشد، دلالت بر معنای زمانی را باید بر دوش غیرمشتق انداخت.

از آن‌جا که ایشان باب پرسش خوبی را گشوده‌اند، در توضیح بیشتر آن بیان می‌کنیم که این پرسش ناظر به سخن گذشته ما است که گفتیم بحث در امر پنجم، این است که اگر ذاتی (مثلاً یک شخص) متلبس به مبدأ یک مشتق (مثلاً عدالت) شد و سپس این تلبس خود از دست داد، آیا اطلاق صفت بر این شخص به نحو حقیقت است یا مجاز؟ حال پرسش این است که این بحث راجع به مفهوم تصویری مشتق است یا آن‌گاه که مشتق در کلام واقع می‌شود؟ در صورت نخست، از آن‌جا که آن‌چه دارای زمان می‌باشد، چه بسا فعل باشد^۱، نه مشتق، دیگر نوبت سخن به این نمی‌رسد که گفته شود استعمال این مشتق در حال، به اعتبار گذشته، حقیقت است یا مجاز.

۱. لفظ «چه بسا» آورده شد، چراکه این مطلب اختلافی می‌باشد.

اگر هم سخن، به اعتبار وقوع آن در جمله باشد، قهراً بحث، ارتباطی به مشتق نداشته، و می‌بایست آن را مستند به مشتق نمود؛ با این حسن مطلع، به مباحث هفت‌گانه «تبیین محل نزاع در بحث مشتق» وارد شده و پاسخ به این پرسش را به نکته پنجم وامی‌گذاریم.

در اهمیت این تبیین باید گفت که در گذشته مشاهده می‌شد که بزرگان ما به هنگام بحث در یک مطلب، بدون تبیین محل نزاع، پس از ارائه مباحثی چند، می‌گفتند: «هذا اذا كان كذا». که این سردرگمی طلاب را منجر می‌گشت؛ مثلاً در خلال آثار گذشتگان راجع به مفهوم شرط، به وفور پیش آمده که محل نزاع نامشخص می‌باشد؛ اما امروزه، استادان اهل قلم، فرایندی پسندیده را در پیش گرفته‌اند که «روش تحقیق» نامیده می‌شود و یکی از مؤلفه‌های آن، «تبیین محل نزاع» در ابتدای سخن می‌باشد.

۱. آنچه که در مباحث گذشته اندکی از قول مرحوم آخوند بدان پرداختیم و بسیاری از بزرگان نیز آن را بیان نموده‌اند؛ آن جا که بیان کردیم که استعمال مشتق در متلبس فی الحال بی‌شک حقیقت و در متلبس در آینده بی‌شک مجاز است و آنچه محل نزاع می‌باشد، اطلاق صفت به اعتبار تلبس در گذشته است.^۱ مثال آن، شخصی است که پس از سال‌ها رانندگی در بیابان، کنون آن را کنار گذارده است. آیا می‌توان حقیقتاً به او «راننده» گفت تا آن وقت احکام راننده بر او بار شود یا این که مجاز است و این احکام بار نمی‌گردد؟

۲. آنچه که در کفایه نیز اجمالاً، بدون عنوان‌گذاری به «تبیین محل نزاع»، بیان شده است و آن این که معیار زمان‌بندی جملات به گذشته، حال و آینده، زمان اسناد است؛ نه زمان نطق. به بیان دیگر «أن العبرة فی الحال و الماضي و الآتی، بزمن الاسناد لا النطق». ناگفته پیدا است که زمان نطق همیشه زمان حال است؛ اما زمان اسناد مثلاً در جمله «کان زید عادلاً أمس»، گذشته و در جمله «سیکون زید عادلاً غداً» آینده می‌باشد. بنابر این توضیح باید گفت که حیطة گفتار ما، نه اسناد در زمان گذشته و نه در اسناد زمان آینده است که این هر دو بلاخلاف

^۱ . صاحب کفایه برای بحث مشتق چند مثال زده است از جمله «تغوط تحت شجرة مثمرة» یا «دو زوجه کبیره و یک زوجه صغیره». باید گفت که مثال نزن، از این چنین مثال آوردن بهتر و سنگین‌تر است. همین مثال‌ها بهانه به دست برخی حوزویان جوان می‌دهد که این بحث را مورد هجوم قرار بدهند. با این حال، از کسی که در این مباحث ادبیات و غیر آن رفت و آمد دارد بشنوید که بحث مشتق بحثی است که شب و روز ما با آن گره خورده است. این مطلب در آینده اثبات خواهد شد که چگونه زندگی ما اعم از گفتگوهای علمی و محاورات روزانه به بحث مشتق وابسته است؛ پس بر مخاطب گرامی است که عنان بردباری از کف نداده، تا پیش از رسیدن به آن بحث، به این مثال‌های ناسازگار واقعی نهد.

حقیقی هستند؛ بلکه محل نزاع، اسناد در زمان حال به اعتبار گذشته می‌باشد. لذا «یکون» «زید کان قائما»، او «سیکون قائما» حقیقیاً و خارجاً عن محل النزاع و یکون «زید قائم» - مع فرض الاسناد حالیا باعتبار کونه قائما فی الماضي - داخلاً فی محل النزاع.»

۳. نکته صحیحی که علی‌رغم این که برخی علما (چون میرزای قمی) آن را بیان فرموده‌اند، لکن فاقد عرفیت است. در ادبیات، علاوه بر زمان نطق و زمان اسناد، به زمان تلبس نیز اشاره شده است که معمولاً با زمان اسناد وحدت دارد؛ اما گاه غیر از آن است؛ مانند آن‌جا که زید چهارشنبه متلبس به قیام است و من در روز جمعه صحبت نموده و اسناد را در روز پنج‌شنبه قرار می‌دهم. به این ترتیب که می‌گوییم: «زید کان قائما یوم الخمیس». آیا به تبع بحث از مشتق، در این مورد نیز می‌توان پرسش نمود که آیا این استعمال حقیقت است یا مجاز؟ بله. این مورد نیز می‌تواند در محل بحث داخل شود.^۱

۴. نکته مهمی که آن را به بعد از بیان یک نکته روشی و بسیار کاربردی واگذار می‌نماییم. از سخنانی که گوینده تمایل دارد که در ذهن شما به یادگار بماند این است که هر علم و فنی باید اصطلاحات خودش را حفظ کند و آن که می‌خواهد با آن علم سروکار داشته باشد، می‌بایست اصطلاحات آن دانش را فراگیرد. چه بسیار خلط‌هایی که به واسطه کوچاندن اصطلاحات از یک دانش به دانشی دیگر اتفاق می‌افتد؛ مانند آن‌چه از قدیم به همه ما گفته شده که اسم مصدر نتیجه مصدر است. اصل این مطلب مربوط به علم لغت بوده و به اصول منتقل شده و از طریق اصول‌خواندگانی که معلم ادبیات شده‌اند به علم نحو وارد شده و این اعتقاد غلط شکل گرفته

۱. مقرر: به نظر می‌رسد نکته سوم باید این‌گونه بیان گردد:

«۳. نکته صحیحی که علی‌رغم این که برخی علما (چون میرزای قمی) آن را بیان فرموده‌اند، لکن فاقد عرفیت است. مقدمتاً باید عرض شود که در ادبیات، علاوه بر زمان نطق و زمان اسناد، به زمان تلبس نیز اشاره شده که در موارد خارج از محل نزاع مشتق، معمولاً با زمان اسناد وحدت داشته و در موارد داخل در محل نزاع، با زمان اسناد غیریت دارد؛ چرا که در محل نزاع مشتق، زمان تلبس گذشته و زمان اسناد حال می‌باشد. حال نکته سوم این است که گاه، با این که زمان تلبس و اسناد هر دو گذشته می‌باشند، اما باز هم این دو غیریت داشته و نیز محل نزاع مشتق، این موارد را در بر می‌گیرد؛ مانند آن‌جا که زید چهارشنبه متلبس به قیام است و من در روز جمعه صحبت نموده و اسناد را در روز پنج‌شنبه قرار می‌دهم. به این ترتیب که می‌گوییم: «زید کان قائما یوم الخمیس»؛ بنابراین، به تبع بحث از مشتق، در این مورد نیز می‌توان پرسش نمود که آیا این استعمال حقیقت است یا مجاز؟»

دلیل اعراض از بیان استاد گران‌قدر، ممکن است این باشد که بیان ایشان، اشعار به این دارد که گویا در مورد نزاع رایجی که پیش از بیان این نکته سوم در ذهن‌ها شکل گرفته بود هم، زمان تلبس و اسناد یکی بوده و تنها در این مورد نزاع نارایج این دو غیریت دارند و این کاملاً خلاف فرض است.

است. حال آن که ابن مالک وقتی می گوید: «و لاسم مصدر عمل»، منظور از اسم مصدر، نتیجه مصدر نیست. در علم نحو وقتی «اسم مصدر» می گویند، سه چیز اراده می شود که هیچ کدام از آنها، نتیجه مصدر نمی باشد.^۱

بنابراین، به مناسبت نکته چهارم بیان می کنیم که هرگز نباید اصطلاحی را از یک دانش به دانش دیگر کوچ داد؛ بلکه باید هر اصطلاح را در دانش مربوط به خود تفسیر نمود. مثلاً نمی توان اصطلاح «شک» را از لغت و منطق به اصول وارد نمود؛ چراکه اصطلاح «شک» در لغت و منطق، به معنای آن است که احتمال هریک از طرفین پنجاه درصد باشد. لذا شک در این دو علم، در مقابل سه گانه ظن، وهم و یقین قرار می گیرد. آیا «شک» در اصول نیز آن گاه که می گویند «اگر شک کردیم، اصول عملیه جاری نماییم»، به همین معنا است؟ یا به معنای فقدان حجت، ولو همراه با گمان قوی است؟ حتی از این بالاتر، باید گفت حفظ اصطلاح ها، گاه در باب های مختلف یک دانش نیز لازم می نماید.

پس از این مقدمه، باید گفت این نکته نیازمند دقت است که مشتق در این جا، با مشتقی که در علم صرف و نحو وجود دارد، متفاوت است و نسبت این دو عام و خاص من وجه است. بنابراین از لحاظ اصطلاح سه نوع مشتق خواهیم داشت:

الف) مشتقی که هم از دیدگاه صرف و نحوی و هم از دیدگاه اصولی مشتق بوده و به تبع، در بحث ما داخل می باشد؛ مانند قائم، عادل، فاسق، ظالم و

ب) مشتقی که از دیدگاه صرف و نحوی مشتق است و از دیدگاه اصولی مشتق نبوده و به تبع، در بحث ما داخل نمی باشد؛ مانند فعل و مصدر.^۲

^۱ . مثلاً همچون منی که در حدود سال ۱۳۶۰ استاد سیوطی بودم، هم زمان در درس خارج اصول شرکت می کردم و در درس می شنیدم که آقای نایینی گفته است که اسم مصدر نتیجه مصدر است (البته ایشان خود از زبیدی و فیروزآبادی و ... گرفته است). سپس در کلاس سیوطی با همان ذهنیت اصولی، همان مطلب را بیان می کردم و چنان چه با کمی شک روبرو می شدم، کتاب آقای حجت هاشمی و دیگران آن را برطرف می نمودند. لازم بود، استنادی، استثنائاً این جا ایستاده و بگویند: اگر این طور است، پس چرا جلال الدین سیوطی، بعد از آن مصدر میمی و مصدر [نامفهوم ۲۵:۵۵] علی الفعل و اسم فعل را می آورد؟

^۲ . از لحاظ صرفی، فعل مشتق است. خود مصدر هم مشتق است. با این حساب اولین جمله ای که در حوزه خواندیم اشتباه بود: «بدان که مصدر اصل کلام است و از آن نه وجه باز می گردد». کجا مصدر اصل کلام است؟ مصدر خود مشتق از هیات و ماده است. مثلاً در «ضرب» آئی که مشتق نیست سه حرف

ج) مشتقی که از دیدگاه صرف و نحوی مشتق نیست و از دیدگاه اصولی مشتق بوده و به تبع، در بحث ما داخل می‌باشد؛ مانند زوج، حر، رق، ملک و

بنابراین «المراد من المشتق ليس بمصطلحه في الادب و فن الصرف بل النسبة بينهما هي العموم و الخصوص من وجهين^۱»

در این مرحله، ناگزیر سؤالی خود نمایان می‌گردد و آن این‌که بالأخره در اصول مراد از «مشتق» چیست؟ باید پاسخ گفت که مشتق مفهومی است که قابلیت حمل بر ذات و اتحاد مصداقی با آن را داشته باشد (مانند قائم در «زید قائم») و حتماً به گونه‌ای باشد که با زوال تلبس، ذات باقی بماند؛ و الا اگر مشتق خود، ذات یا ذاتیات باشد داخل در محل نزاع نخواهد بود؛ مانند ناطق نسبت به انسان که با رفتن آن، موضوعی باقی نخواهد بود تا سؤال شود که اطلاق نطق بر آن، حقیقی است یا مجازی.

هم‌چنین، در تعریف مشتق، باید متفطن بود که اطلاق منطقی مراد است؛ نه اطلاق نحوی. توضیح آن‌که در اطلاق نحوی به «زید یقوم» مبتدا و خبر گفته می‌شود؛ اما در اطلاق منطقی این جمله مبتدا و خبر نیست؛ چراکه زید همان «یقوم» و «یقوم» همان زید نمی‌باشد؛ به بیان دیگر اطلاق و حمل در منطق، دایرمدار اتحاد مصداقی است. در نتیجه «زید یقوم» و امثال آن از محل بحث خارج هستند.

۵. این است که «إن النزاع ليس في المشتق بوصف كونه مفردا يطلق على الذات». مشتق مانند فعل نیست که در آن زمان اخذ شده باشد (با چشم‌پوشی از برخی اختلافات در مورد زمان داشتن فعل). بنابراین، سخنان گذشته در باب مشتق، به این معنا نیست که می‌خواهیم مشتق را از لحاظ مفهومی زمان‌دار نماییم تا بعد بگوییم که زمان ماضی در مشتق حقیقت است یا مجاز؛ بلکه بحث در این است که اگر تلبس صورت گرفت، تا زمانی که باقی است، اطلاق صفت بر ذات، استعمالی حقیقی است. سؤال این است که آیا این تلبس، بعد از آنی که منقضی

«ض ر ب» در کنار هم هست؛ اما قالب دادن به این سه حرف همانا و مشتق شدن آن همانا. بنابراین، فعل، مصدر و اسم مصدر (در صورت وجود) مشتق می‌باشند.

^۱ . ما به «عام و خاص من وجه» بدعادت شده‌ایم. عبارت صحیح «من وجهین» است؛ چرا که این نسبت دو وجه دارد؛ از یک وجه این عام و آن خاص است و از وجه دیگر برعکس.

گشت، مصحح اطلاق مشتق بر منقضي عنه المبدأ هست یا خیر؟ یعنی آنی که مصحح استعمال است (چه به نحو مجاز و چه به نحو حقیقت)، تلبس و زوال تلبس است و این ربطی به اخذ زمان در معنای مشتق ندارد.

الحمد لله رب العالمین.